# حجیت ظهور، جلسه: 13

## جلسه 82-637

**دو‌شنبه - 09/11/1402**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به آیه شریفه منه آیات محکمات هن‌ ام الکتاب و آخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله که استدلال کردند به آن بر این‌که ظهور کتاب چون متشابه است محکم نیست ما نهی شدیم اتباع آن.

ما عرض کردیم در این آیه دو کلمه آمده:‌ یکی اتباع متشابه و دیگری ابتغاء تأویل، ما باید بین این دو جمع کنیم. اتباع در جایی می‌‌گویند که یک کلام لااقال اشعار داشته باشد به یک مطلبی، کلامی که مجمل است حملش کنیم بر یک معنایی که کلام نه اشعار به آن دارد نه ظهور در آن دارد عرفا به آن اتباع و پیروی کردن نمی‌گویند و از آن طرف حمل کلام ظاهر بر معنای ظاهری که در آن مستقر است هم تأویل نامیده نمی‌شود، جمع بین این دو مطلب اقتضا می‌‌کند بگوییم افرادی که اهل زیغ بودند می‌‌آمدند کلامی از قرآن را که یا مشعر به یک معنایی بود یا ظاهر در یک معنایی بود به نحو ظهور با قطع نظر از قرائن عقلیه و نقلیه، می‌‌گرفتند و دنباله‌روی می‌‌کردند از آن‌چه که این آیه اشعار به آن دارد یا ظهور در آن دارد با قطع نظر از قرائن عقلیه و نقلیه. طبعا این‌ها هدف‌شان فتنه‌گری بود، چون این معنایی که اشعار دارد آیه به آن یا ظهور لولا القرینة در آن دارد معنای صحیحی نیست. و برخی هم هدف‌شان این بود که تأویل کنند این آیه را، تأویل هم به معنایی که امروز مصطلح شده که حمل الظاهر علی خلاف الظاهر است یک اصطلاح جدید است و لکن همین که این معنایی را که مراد جدی نیست به صرف اشعار آیه در آن یا به صرف ظهور لولا القرینة آیه در این معنا که مراد جدی خدا نیست این می‌‌شود ابتغاء تأویل چون شما معنای مقصود جدی آیه را دنبال نمی‌کنید همین معنایی را که آیه به آن مشعر است یا ظاهر لولا القرینة العقلیة و النقلیة است دنباله‌روی می‌‌کنید و دنبال این هستید که به معنای مقصود برسید، اما اگر ظاهر در یک معنایی حتی بعد القرینة بود آیه و او را حمل می‌‌کردید بر همان معنای ظاهر که هیچ قرینه‌ای بر خلاف آن نیست این نامش تأویل نیست حمل الظاهر علی ظاهره تأویل نیست. و اگر هم مراد جدی خدا خلاف ظاهر باشد ما حجت داریم بر این ظهور و دیگر این را ابتغاء تأویل نمی‌گویند و حتی تعبدا از باب حجیت عقلایی ظهور متشابه هم نیست و لو ما قبول داریم ظاهری که مراد جدی‌اش چیز دیگری است متشابه است اما این خلاف حجیت عقلاییه ظهور است، طبق حجیت عقلاییه ظهور هر ظهوری را دیدیم قرینه بر خلافش نبود می‌‌گوییم مراد جدی مولا هم هست و به نظر عقلایی دیگر متشابه نیست و لو اگر کشف بشود بعدا که مراد جدی خدا چیز دیگری بود آن وقت می‌‌فهمیم که این آیه متشابه بوده اما ما تا علم نداریم به مخالفت مراد جدی خدا با این ظاهر به ارتکاز عقلایی و بنای عقلایی این متشابه نخواهد بود و حمل آن بر معنای ظاهر تأویل هم نخواهد بود.

راجع به این‌که ما اشکال کردیم بر المیزان‌ که ایشان گفتند و الراسخون فی العلم جمله مستأنفه است ما گفتیم نه، ‌عطف است به الله، و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم، یقولون باز فاعلش الراسخون فی العلم است این‌که در روایت کافی است که راسخون فی العلم یقولون کل من عند ربنا با عرض ما تنافی ندارد بالاخره یقولون به راسخون فی العلم می‌‌خورد. راسخون فی العلم هم یعلمون ما تشابه منه، هم یقولون کل من عند ربنا.

دو تا روایت است ممکن است برخی به آن استدلال کنند به نفع المیزن ‌که الراسخون فی العلم جمله مستأنفه است. یکی در نهج البلاغه است در توحید صدوق هم هست صفحه 55 حدیثی است به سند ضعیف از مسعد به صدقه نقل می‌‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود امیرالمؤمنین در کوفه بر منبر بود شخصی برخواست گفت صف لنا ربک فغضب امیرالمؤمنین و نادی الصلاة جامعة فاجتمع الناس حتی غصّ المسجد باهله ثم قام متغیر اللون الحمد لله الذی لایفرّه المنع یعنی بخل در خدا گشایش ایجاد نمی‌کند و لایکدیه الاعطاء، و جود از خدا چیزی کم نمی‌کند شروع کرد حضرت خطبه مفصلی است بیان کردند طبق نقل تا این‌جا که فرمودند که و اعلم ان الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم الله عن الاقتحام فی السدد المضروبة دون الغیوب، وارد آن پرده‌هایی که دور عالم غیب زده شده نمی‌روند و لزم الاقرار بجملة‌ ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب، و اعتراف می‌‌کنند که ما جاهلیم به تفسیر آن‌چه که از غیب بر ما محجوب است، فقالوا آمنا به کل من عند ربنا، این در نهج البلاغة هم هست در توحید صدوق هم هست سند ضعیف است.

روایت دومی هست در بصائر الدرجات جلد 1 صفحه 203 سند صحیح است از وهیب بن حفص نقل می‌‌کند این‌جا دارد که و اما المتشابه فنؤمن به و لانعمل به. امام صادق علیه السلام فرمود ما متشابه را ما به آن ایما داریم ولی به آن عمل نمی‌کنیم. این منافات ندارد که امام صادق یعلم تأویل المتشابه، متشابه را از حیث متشابه بودن به آن عمل نمی‌کند ولی تأویلش را می‌‌داند و لذا در ذیل این روایت به همینجا اکتفا کرد که و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یعنی عطف کرد راسخون فی العلم به ما یعلم تأویله الا الله.

ما حدود 9 روایت جمع کردیم راجع به این‌که الراسخون فی العلم عطف به الله هست و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم، ‌مراجعه کنید در بین این‌ها احادیث صحاح هم هست، آدرسش را عرض می‌‌کنم مراجعه کنید، تفسیر قمی جلد 1 صفحه 96: ان رسول الله افضل الراسخین فی العلم قد علم جمیع ما انزل الله علیه من التنزیل و التأویل و اوصیاءه من بعده یعلمونه کله. حدیث دوم بصائر الدرجات جلد 1 صفحه 203 که این‌جا هم هست که پیامبر افضل الراسخین بود قد علمه الله جمیع ما انزل الله الیه من التنزیل و التأویل ثم یعلمه اوصیاءه من بعده. حدیث سوم کافی جلد 1 صفحه 213 باب ان الراسخین فی العلم هم الائمة علیهم السلام حدیث 3 همین حدیث در این باب است: و نحن نعلم تأویله. حدیث 4 هم روایت برید بن معاویه است که و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم حضرت ادامه می‌‌دهند که فرسول الله افضل الراسخین فی العلم قد علمه الله جمیع ما انزل علیه من التنزیل و التأویل و الاوصیاء من بعده یعلمونه کله، حدیث 5 روایت عبدالرحمن بن کثیر است، ‌حدیث 6 روایت حسن بن عباس هست که در این‌جا هم حضرت این آیه را که خواندند فرمودند و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یعنی عطف گرفتند به الله. حدیث 7 هم کافی جلد 1 صفحه 414. حدیث 8 روایت صحیحه ابی عبیده کافی جلد 8 صفحه 269 یا اباعبیدة ان لهذا تأویلا لایعلمه الا الله و الراسخون فی العلم من آل محمد صلوات الله علیه. حدیث 9 هم احتجاج جلد 1 صفحه 248، حضرت آیه را که خواندند بعد فرمودند احتجاج می‌‌کنیم به قوله تعالی و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم.

بحث راجع به این بود که قاعده و ما یلزم من وجوده عدمه محال درست است یا نه. چون این قاعده را تطبیق کردند بر این‌که گفتند اگر این آیه بر فرض نهی بکند از عمل به ظهور قرآن این یک ظهوری است، یک ظهوری می‌‌آید می‌‌گوید به ظهور قرآن عمل نکنید پس به ظهور قرآن نباید عمل کنیم به خود این ظهور هم نباید عمل کنیم. یلزم من حجیة این ظهور عدم حجیتش.

ما عرض کردیم این قاعده قاعده صحیحه‌ای نیست. اصلا معقول نیست در عالم نفس الامر یک وجودی مستلزم عدم خودش باشد. و چه بسا موارد که گفتند یلزم من وجوده عدمه بعد گفتند یلزم من عدمه وجوده، آن مواردی که مثال زده شد این‌طور بود و این معنایش این است که بالاخره در عالم تکوین چه می‌‌شود؟‌ اگر وجود دارد یلزم منه عدمه، ‌اگر عدم دارد یلزم منه وجوده، این‌که پارادوکس است باید حل کنیم. و لذا باید این موارد را بررسی کنیم.

در مورد این آیه اگر حجت باشد این ظهورش در این‌که الظهور لیس بحجة یلزم من وجوده عدمه نیست بلکه یلزم من حجیته وصول عدم حجیته است. اگر امکان تفکیک باشد که این ظهور استثنائا حجت باشد این ظهور می‌‌گوید من حجت هستم بقیه ظهورات قرآن حجت نیست اگر این باشد که هیچ مشکلی نیست این ظهور حجت است نفی می‌‌کند حجیت سایر ظهورات را. مشکلی پیش نمی‌آید. ولی اگر ملازمه باشد بین عدم حجیت سایر ظهورات با عدم حجیت این ظهور، یلزم من حجیته وصول عدم حجیته، العلم بعدم حجیته. این قابل وصول نیست. هر خطابی که اگر به ما واصل بشود ما علم به عدم آن پیدا می‌‌کنیم، جعل حجیت برای خطابی که اگر به ما برسد علم به عدم حجیت آن پیدا می‌‌کنیم این لغو است، یلزم من وجوده عدمه نیست که. از حجیت این خطاب وقتی به ما واصل می‌‌شود علم پیدا می‌‌کنیم تعبدا به عدم حجیت آن، این‌که محذور عقلی ندارد، لغو است. این خطاب اگر حجت باشد به ما برسد حجیت آن، می‌‌فهمیم که یا این خطاب دروغ است اشتباه می‌‌کند می‌‌گوید ظهور لیس بحجة یا اگر راست باشد خودش حجت نیست یعنی علم پیدا می‌‌کنیم که إما ان مضمونه کذب او انه لیس بحجة.

جاهای دیگر هم همین‌جور است. مثلا فتوای میت به این‌که فتوی المیت لیس بحجة، شارع اگر بخواهد این را حجت قرار بدهد لغو است نه این‌که یلزم من وجوده عدمه. چون وقتی ما این فتوای میت را دیدیم می‌‌گوییم یا مضمونش دروغ است فتوای میت حجت است این مضمون که فتوی المیت لیس بحجة دروغ است یا اگر راست باشد پس این فتوا خودش هم حجت نیست، از حجیت این فتوا عدم حجیتش لازم نمی‌آید، این فتوا حجت است مادام الشک، ولی وقتی به ما واصل شد ما می‌‌دانیم یا دروغ است فتوای میت حجت است و این دروغ می‌‌گوید که فتوی المیت لیس بحجة، یا اگر راست باشد پس حجت نیست، اگر راست باشد که فتوی المیت لیس بحجة پس حجت نیست، علم داریم این مضمون یا دروغ است یا اگر راست باشد پس فتوای میت حجت نیست از جمله فتوای خودش هم حجت نیست. از حجیتش عدم حجیتش لازم نمی‌آید. جعل حجیت به این نحو که امکان وصولش نیست چون اگر به ما واصل شود می‌‌دانیم یا مضمونش دروغ است یا اگر مضمونش راست باشد پس حجت نیست این لغو است، ‌یلزم من وجوده عدمه نیست.

اما در آن چهار مطلبی که گفتیم دو تا فرع فقهی گفتیم سریع عرض می‌‌کنم:

یکی این بود که آقای خوئی فرمود: کسی که قصدش این است که در ماه رمضان سفر برود روزه بگیرد تشریعا، این سفر به قصد ارتکاب حرام است، آقای خوئی فرمود اگر بنا باشد سفر معصیت که بر این صادق است موجب بشود که وظیفه او صوم در سفر باشد یلزم من وجوده عدمه این می‌‌خواست سفر برود روزه بگیرد تا گناه بکند در حالی که اگر سفرش سفر معصیت باشد باید در این سفر روزه بگیرد و گناه هم نیست، یلزم از وجوب صوم بر او که موضوعش که سفر معصیت است از بین برود موضوع که از بین برود بالتبع حکم از بین می‌‌رود پس یلزم من وجود الحکم انتفاء موضوعه و به انتفاء موضوع یلزم انتفاء حکم. و لذا آقای خوئی فرمود این سفر معصیت است ولی در این سفر روزه نگیر، ‌استثنائا، نماز هم دو رکعتی بخوان چون ملازمه است بین روزه نگرفتن و نماز شکسته خواندن در سفر.

می‌گوییم: جناب آقای خوئی! تارة‌ من غافلم از این مطالب، قصد می‌‌کنم بروم سفر برای این‌که در سفر در ماه رمضان روزه بگیرم تشریعا، بعد که می‌‌روم سفر به من می‌‌گویند نمی‌توانی هدف شومت را پیاده کنی چون وظیفه‌ات روزه است باید روزه بگیری نمی‌توانی تشریعا روزه بگیری. سفر است، از سفر معصیت بودن خارج نمی‌شود، سفر معصیت یعنی سفری که به قصد ارتکاب حرام بروم و لو موفق به ارتکاب حرام نشوم. من به قصد ارتکاب حرام آمدم این‌جا، به قصد این آمدم در این سفر که تشریعا روزه بگیرم آمدم دیدم موفق نمی‌شوم به ارتکاب این حرام چون منادی ندا کرد یا ایها المسافر بقصد ارتکاب الحرام لعنة الله مثلا کذا علیک، صم، می‌‌گویم: عجب، پس ما به قصد ارتکاب حرام آمدیم ولی نمی‌توانیم ارتکاب حرام بکنیم، می‌‌گویند: و لکن تو سفرت سفر معصیت است، سفر معصیت این نیست که موفق به ارتکاب حرام بشوی، بلکه به غرض ارتکاب حرام باشد، کجا یلزم من وجوده عدمه؟

بله، اگر قبل از این‌که من سفر را آغاز کنم به من همه مطالب را گفتند، ‌کلاس توجیهی گذاشتند برای من که شما اگر به قصد صوم در ماه رمضان در سفر بروی سفر این سفر می‌‌شود سفر معصیت، و اگر سفر معصیت بشود وظیفه تو در سفر می‌‌شود روزه گرفتن، می‌‌گویم: عجب پس من نمی‌توانم این حرام را مرتکب بشوم؟ می‌‌گویند: نه، تا این را گفتند پس اصلا نمی‌توانم از وطن خودم به قصد ارتکاب این حرام سفر کنم، چون مثل این است که من می‌‌دانم این سنگ صد کیلویی را من نمی‌توانم بلند کنم، اصلا به قصد این‌که این سنگ صد کیلویی را بلند کنم نمی‌روم سمت او، انسان کاری را که می‌‌داند نمی‌تواند ‌انجام بدهد که به سمت او نمی‌رود.

و لذا فرع اول هیچ مشکلی ندارد، یلزم من وجوده عدمه نیست.

اما آن فرع دوم که گفت رفت سفر، ‌می‌داند اولا نمی‌گذارند هم شکسته بخواند هم تمام، اگر شکسته بخواند ده روز نگهش می‌‌دارند، اگر تمام بخواند نمی‌گذارند ده روز بماند، مثلا سر پنج روزه بیرونش می‌‌کنند، می‌‌گوییم: ما به نظرمان این باید نمازش شکسته بخواند و لو می‌‌داند اگر شکسته بخواند ده روز می‌‌ماند، ده روز می‌‌مانی بمان، می‌‌دانی ده روز می‌‌مانی بدان، اما نمازت را شکسته بخوان. چرا؟ بخاطر این‌که خطابی که می‌‌گوید من اقام عشرة ایام اتم لغو است تو را بگیرد، نه یلزم من وجوده عدمه، وجوبی که اگر امتثال بشود موضوعش با امتثال از بین می‌‌رود جعل این وجوب لغو است، وجوب اتمام که اگر بخواهم اتمام کنم دیگر من اقام عشرة ایام نخواهم بود، وجوبی که در ظرف امتثال نمی‌ماند، این وجوب لغو است، یلزم من وجوده عدمه چیه؟ یلزم از این وجوب عقلا که امتثال بکنم و وقتی امتثال می‌‌کنم موضوع برای این وجوب از بین می‌‌رود و موضوع از بین رفت حکم از بین می‌‌رود، حالا من امتثال نکردم این حکم را، یلزم من وجوده عدمه؟ نه. حکمی که در ظرف امتثال موضوعش از بین می‌‌رود جعلش لغو است، محال است جعل این حکم، یک وقت می‌‌گویی اثر ندارد یک وقت می‌‌گویی اصلا جعلش لغو است نه این‌که اثر ندارد. مثل جعل برای غافل نیست که لو وصل الیه لکان محرکا. و لذ این خطاب من اقام عشرة ایام اتم شامل این آقا نمی‌شود ولی اطلاق المسافر یقصر شامل او می‌‌شود.

اگر بگویید المسافر یقصر هم اطلاق ندارد او هم المسافر الذی لایعلم باقامة عشرة‌ ایام یقصر است، او هم قید دارد، من قبول ندارم این حرف‌ها را چون قیدش منفصل است اطلاق المسافر یقصر این آقا را می‌‌گیرد چون مخصصش نمی‌تواند شامل این بشود عموم عام المسافر یقصر شامل او می‌‌شود. ولی اگر کسی بگوید نه، المسافر یقصر هم اطلاق ندارد، او هم موضوعش این است که المسافر الذی لاینوی اقامة عشر‌ة ایام یقصر، او هم همین است، چون از وجوب قصر بر این مسافری که لایعلم باقامة عشرة‌ ایام اگر بخواهد امتثال بشود انتفای موضوعش لازم می‌‌آید چون من می‌‌دانم اگر بخواهم او را امتثال کنم دیگر لاینوی اقامة عشرة ایام نخواهم بود، اعلم باقامة عشرة ایام خواهم بود.

اگر این‌جوری باشد بله دلیل وجوب قصر هم شامل این آقا نمی‌شود، دلیل وجوب تمام بر ناوی اقامة عشرة ایام هم شامل این نمی‌شود، اگر قائل بشویم که یک عام فوقانی داریم: کل مکلف یتم که آقایان ادعا می‌‌کنند او مرجع ما خواهد بود و لو می‌‌دانم اگر نماز تمام بخوانم پنج روز بیشتر نمی‌گذارند بمانم ولی عموم عام می‌‌گوید نماز تمام بخوان چون این دو تا خاص نشد من را بگیرند لغو بود من را بگیرند، ولی ما که معتقدیم عام فوقانی که کل مکلف یتم نداریم، اگر المسافر یقصر را که ما به عنوان عام فوقانی قبول کردیم از دست ما بگیرید ما حرفی نداریم، بگیرید، ما مقاومت نمی‌کنیم، ما سلم هستیم، ادعا می‌‌کنیم می‌‌گویید درست نیست می‌‌گوییم خب باشد، بگویید درست نیست12 اما بعد که گفتید درست نیست چه باید کرد؟ بعد که درست نیست مخیرید یکی از این دو نماز را بخوانید، حالا تمام بخوانید، نمی‌شود بی‌نمازی، می‌‌خواهی بهانه بگیری نماز نخوانی؟ بی‌نمازی که نمی‌شود، ان الصلاة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا، یکی از این دو را اختیار کن یا نماز دو رکعتی بخوان و لو می‌‌دانی اگر دو رکعتی بخوانی ده روز نگهت می‌‌دارند، یا نماز چهار رکعتی بخوانی و لو می‌‌دانی اگر نماز چهار رکعتی بخوانی پنج روزه بیرونت می‌‌کنند منتها بعدا هم قضایش را بخوان حالا چرا قضایش را بخوانی آن دیگر وجهش را این‌جا دیگر نمی‌گویم، این مقدار را دیگر سر المهنة است این را باید خودتان پیدا کنید.

[سؤال: ... جواب:] احتیاط می‌‌کند هم قصر می‌‌خواند هم تمام. نمی‌گذارند، ‌اگر می‌‌گذاشتند که مشکل نبود. ... قضا چه جور بخواند. ... هر چی خوانده خلاف او را بخواند اگر قصر خوانده حالا تمام بخواند اگر تمام خوانده حالا قصر بخواند.

[سؤال: ... جواب:] او را جواب دادم این‌جا بحث اصلا این نیست که اثر ندارد اصلا محال است شامل شود چون از جعل حکمی که امتثال آن حکم موجب ارتفاع موضوعش می‌‌شود حکمی که با امتثال از بین می‌‌رود اصلا قصور دارد جعل نسبت به آن.

ما این دو تا فرع را با اختصار گفتیم.

اما آن دو تا پارادوکس منطقی او را هم اجمالا بگویم. راجع به آن پارادوکس اول که گفت خبر پشت کاغذ دروغ است، پشت کاغذ هم نوشت خبر روی کاغذ راست است، این‌جور بود دیگر، اصلا این‌ها به آن می‌‌گویند جمله‌های تهی، جمله تهی یعنی محتوا ندارد. توضیح بدهم: حالا شما این‌جا واسطه دادید اگر این واسطه حذف بشود مثل این می‌‌ماند که شما می‌‌گویی این خبر من دروغ است، هیچ خبری ندادی، تازه با آقا آشنا شدی، می‌‌گویی آقا سلام علیکم، حالا بنده خدا می‌‌بیند یک عالم محترمی به او سلام کرده و می‌‌ایستد، حاج آقا خیلی ممنون، می‌‌گوید این خبر من دروغ است، یک مدت نگاه می‌‌کند بعد می‌‌گذارد می‌‌رود، می‌‌گوید شانس ما یک حاج آقایی هم که به ما سلام کرد مثل این‌که سیم هایش قاطی شده بود!!‌ اصلا این خبر من دروغ است بی‌محتوا است. چون خبر یا حتی دروغ و راست آنی است که یک واقعی ورای آن باشد تا این جمله اخبار از آن باشد، مطابق با او بود می‌‌شود راست مطابق با او نبود می‌‌شود دروغ، آقا!‌ ورای این خبری هذا کاذب چیزی نیست تا این بشود حاکی از او اگر مطابق با او بود بشود راست مخالف با او بود بشود دروغ، اصلا این کلام بی‌محتوا است. حالا این خیلی صاف و پوست کنده گفت هذا خبری کاذب گفتند این سیم هایش قاطی کرده. آنی هم که کارت‌پستال برای شما می‌‌فرستد او هم یک جورهایی سیم هایش قاطی شده منتها خیلی با ظرافت چون آخرش بهم می‌‌خورد و بهم می‌‌چسبد، روی کاغذ کارت‌پستال می‌‌نویسد این خبر پشت کاغذ دروغ است، باید آن خبری باشد ورای این، آن خبر خودش می‌‌گوید خبر روی کارت راست است، یعنی اصلا واقعی ورای این دو کلام نیست، اصلا کلام بی‌‌محتوا است.

آن هم که می‌‌گوید کل خبری کاذب انحلالیش نکنید، بحوث انحلالیش می‌‌کند، انحلالیش نکنید چون صدق و کذب مربوط به یک کلام است. شما بیایید بگویید انسان‌ها سفید پوست هستند، دروغ گفتید، انحلالی حساب نکنید، دروغ است چون بعضی از انسان هاسفید نیستند، کل خبری کاذب را انحلالی کرده در بحوث، این اشتباه است، انحلالی بکنید این معنایش این می‌‌شود انحلالی حساب می‌‌کنید، حساب می‌‌کنید شما یک روز گفتی زید مرده است، بعد گفتی این خبر من دروغ است، هر بار که می‌‌گویی خبری هذا کاذب به‌ آن قبلی اشاره می‌‌کنی، ‌اول گفتی زید مرده است، خبری هذا کاذب، خبری هذا کاذب، ‌خبری هذا کاذب، ‌این هذا‌ها می‌‌خورد به آن ما قبل‌ها، این‌جور حساب کنید اصلا یلزم من وجوده عدمه هم نمی‌شود. منتها اگر آن خبر اول راست باشد که گفتی زید مرده است، خبر دوم دروغ است خبر سوم راست است، خبر چهارم دروغ است، خبر پنجم راست است، خبر ششم دروغ است، همین‌جور برو جلو، یکی راست یکی دروغ. و اگر آن خبر اولت که گفتی زید مرده است دروغ باشد خبر دومت راست که گفتی خبری هذا کاذب، خبر سومت گفتی خبری هذا کاذب او دروغ است، خبر چهارمی راست است، ‌خبر پنجمی دروغ است، ‌همین‌جور یک در میان دروغ راست، دروغ راست.

[سؤال: ... جواب:] فرق نمی‌کند، حالا ما یک جمله می‌‌گوییم شما ده تا جمله حساب کنید کار مردم را زیاد می‌‌کنید، همین است، همین را پیاده کن آن‌جا.

ولی کل خبری کاذب اصلا چون شامل خودش می‌‌خواهد بشود مشکل پیدا شده، و الا می‌‌گفت سائر اخباری کاذب غیر هذا الخبر، هر چی تا حالا گفتم دروغ بود، ولی اینی که می‌‌گویم راست است این‌که مشکل ندارد. این می‌‌خواهد بگوید این خبر هم دروغ است که گفتند یلزم از کذب کل خبری کاذب صدقش و از صدقش کذبش. این جوابش این است که کل خبری کاذب در حقیقت می‌‌خواهد بگوید خبری هذا کاذب، خبری هذا کاذب همان کلام تهی است، و الا اگر نمی‌گفت خبری هذا کاذب می‌‌گفت سائر اخباری کاذبة تا حالا هر چی در عمرم به شما گفتم دروغ گفتم مشکلی ندارد، تازه خیلی هم باید احترامش کرد که آمده اعتراف می‌‌کند که تا حالا شماها را فریب دادم هر چی گفتم دروغ گفتم. این مشکلش این است که می‌‌گوید خبری هذا کاذب این کلام تهی می‌‌شود. و این ربطی به ما یلزم من وجوده عدمه ندارد، کلام تهی است، ‌بی‌اعتبار است.

 اما آن پارادوکس راسل، او خیلی مشکل است. به نظر ما تنها جوابش این است، ما خیلی رویش فکر کردیم، یعنی خیلی که در دوره‌های مختلف رویش فکر کردیم. بعضی از افاضل می‌‌خواستند توجیه کنند که حمل اول و حمل شایع مثل این‌که می‌‌گوییم الجزئی جزئی به حمل اولی و کلی به حمل شایع. گفتیم این حرف‌ها نیست، مفهومی که خودش مصداق خودش نیست سؤال ما این است آیا مصداق خودش است یا مصداق خودش نیست، بحث ما از حمل شایع است کاری به حمل اولی نداریم. و لکن جوابی که می‌‌توانیم بدهیم این است: بعد از این‌که واضح است امتناع اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین ما بالإن کشف می‌‌کنیم که مقسم برای المفهوم الذی لایشمل نفسه و المفهوم الذی یشمل نفسه مفهوم‌های اولی هستند یعنی آن مفاهیمی که با قطع نظر از این قید یشمل نفسه قید لایشمل نفسه شکل گرفته، ‌مفهوم‌های دیگر مثل المفهوم، اما خود لایشمل نفسه بیاید خودش مفهوم‌گذاری بکند، چون اگر بخواهد المفهوم الذی لایشمل نفسه شامل تمام مفاهیم حتی خود این مفهوم بشود اگر محذور عقلی نداشت می‌‌گفتیم خب بشود، اما آن محذور عقلی که پیش می‌‌آید که بگوییم هر چی بگوییم نقیضش را باید ملتزم بشویم، کشف می‌‌کنیم که این المفهوم الذی لایشمل نفسه فقط مفهوم‌های اولی را باید تقسیم کند، خودش را نمی‌تواند شامل بشود، و الا هیچ راه حلی منطقی برای این پارادوکس بنده پیدا نکردم، هر کسی پیدا کرد به ما گفت آقایان گفتند وعده داده بود یکی جایزه می‌‌دهم، ‌باشد، الان هم وعده می‌‌دهم که جایزه می‌‌دهم، ولی به شرط این‌که واقعا حل بکنید، از دیگران هم بگیرید، با ملائکة الله هم مرتبط بشوید!! حل کنید ما قبول داریم اگر جواب‌تان را بدهند.

راجع به منع از حجیت ظهور کتاب فعلا دلیلی که ذکر شد اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه بود که او را جواب دادیم. اما دلیل دومی آوردند از این سخت‌تر، روایاتی است راجع به تفسیر قرآن بعضی هایش می‌‌گوید تفسیر قرآن به رأی نکنید، رأی یعنی نظر، یعنی بدون رجوع به اهل بیت، من فسّر القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار، یتبوأ یعنی ینزل، ‌تبوأ الدار یعنی سکن الدار نزل الدار، ‌فلینزل مقعده یعنی مجلسه من النار، مجلسش را جایگاهش را در آتش قرار بدهد آماده باشد که جایگاهش در آتش قرار بگیرد. آن آقا در کتاب اسلام‌شناسیش را این روایت را که می‌‌گوید می‌‌گوید مقعدش می‌‌سوزد، بعد می‌‌گوید چه تعبیر کذایی. اینقدر اطلاع‌شان از روایات بود، من فسر القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده، ‌نوشته مقعدش می‌‌سوزد و ادامه داده. یک عده هم طرفدارش بودند.

و الحمد لله رب العالمین.